



ویژه نامه دهه اول محرم (۶)

ترسیمی از ولادت تا شهادت امام حسین (ع)

امام حسین علیه السلام در آستانه شهادت (۲)

...در آن حال فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» پس رو به آسمان بلند کرد و فرمود: «خداوندا، تو می دانی که ایشان کسی را می کشند که امروز بر روی زمین، فرزند پیغمبری به غیر او نیست.» چون تیر را کشید، خون مانند ناودان روان شد. خون را به کف خود می گرفت و به جانب آسمان می انداخت و یک قطره از آن خون شریف بر نمی گشت. و از آن روز به بعد، سرخی شفق در آسمان زیادتر شد. پس کفی از آن خون گرفت، بر سر و روی مبارک خود مالید و فرمود: «با خون خود خضاب کرده، جدّ بزرگوار خود را ملاقات خواهم کرد.»

پس سیدالشهداء پیاده شد، و کسی جرأت نمی کرد که به نزدیک آن حضرت بیاید. بعضی از بیم و بعضی از شرم کناره می کردند. تا آن که «مالک بن بشر» آمد و ضربتی بر سر مبارکش زد که عمامه اش پر از خون شد. حضرت فرمود: «هرگز به این دست نخوری و نیاشامی و با ظالمان محشور شوی.» پس آن ملعون به نفرین آن حضرت به بدترین احوال مُرد و دست های او خشک شد، و در تابستان مانند چوب می شد و در زمستان خون از آنها می ریخت، و بر این حال زیان بار بود تا به جهنم واصل شد.

پس «صالح بن وهب مزنی» نیزه بر پهلوی آن حضرت زد که حضرت بر روی خاک افتاد. در آن حال، «زینب خاتون» از خیمه بیرون دوید و فریاد «وا اخاه» برآورد و فرمود: «کاش در این وقت آسمان بر زمین می چسبید و کوه ها پاره پاره می شد.» پس به «عمر» فرمود: «ای پسر سعد! حسین را می کشند و تو ایستاده و نگاه می کنی؟» در آن وقت، آب از دیده های آن سنگین دل روان شد و روی گردانید. و آن امام مظلوم، خون خود را بر سر و رو می مالید و فرمود: «چنین خدای را ملاقات می نمایم؛ ستم کشیده و به خون خود غلتیده.»

پس شمر ملعون گفت: «چه انتظار می کشید، و چرا کار او را تمام نمی کنید؟» پس آن کافران بی دین هجوم آوردند، و «حسین بن نمیر» تیری بر دهان مبارکش زد، و «ابوایوب غنوی» تیر دیگر بر حلق شریفش زد، و «زرعه بن شریک» ضربتی بر دست چپ آن سید عرب زد و ضربتی دیگر بر دوش مبارکش زد، و «سنان بن انس» نیزه زد و آن امام را بر صورت روی زمین انداخت، و «خولی» را گفت: «سرش را جدا کن.» «خولی» چون به نزدیک آمد، دستش لرزید و جرأت نکرد. پس «سنان ملعون» خود پیش آمد و سر مبارکش را جدا کرد و می گفت: «سر تو را جدا می کنم و می دانم که تو فرزند رسول خدایی، و مادر و پدر تو بهترین خلقند.»

از حضرت امام زین العابدین (ع) چنین روایت شده که قاتل آن حضرت، «سنان بن انس» لعین بود، و مشهورتر آن است که «شمر» از اسب به زیر آمد و خواست که سر آن سرور را جدا کند. پس به دوازده ضربت، سر مبارک آن حضرت را از بدن مطهرش جدا کرد، و به روایت دیگر، «خولی» سر آن حضرت را جدا کرد، و ظاهر بعضی روایت آن است که هر سه ملعون شریک بودند، اگرچه سنان و شمر دخیل تر بودند.

و از حضرت امام زین العابدین (ع) منقول است که چون آن امام مظلوم را شهید کردند، اسب آن حضرت پیشانی خود را بر خون آن حضرت گذاشت و فریادکنان به سوی خیمه های حرم دوید. چون اهل بیت امام حسین (ع) صدای اسب را شنیدند، سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند. چون اسب را دیدند و آن امام تنها و غریب را ندیدند، فریاد «وا حسیناه» و «واماماه» برکشیدند.

حمله به سوی خیمه‌ها

پس آن کافران بی‌حیا رو به خیمه‌های سیدالشهداء آوردند و دست به غارت برآوردند. زنی از «بکر بن وائل» در لشکر «عمر» بود. چون آن حالت زشت را مشاهده کرد، شمشیر برداشت و رو به آن کافران آمد و گفت: «ای بی‌شرمان پرجفا! فرزند رسول خدا را غارت می‌کنید؟» پس شوهر ملعونش آمد و او را برگرداند، و آن بی‌دینان آنچه در خیمه‌ها بود، غارت کردند، حتی گوشواره‌ها از گوش کودکان و خلخال‌ها از پای زنان بیرون کردند تا آنکه گوش «ام‌کلثوم» را دریده، گوشواره‌های او را بردند.

از فاطمه، دختر امام حسین (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «من کودکی بودم و دو خلخال طلا در پای من بود. نامردی خلخال‌ها را از پای من بیرون می‌کرد و می‌گریست، گفتم: ای دشمن خدا چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چگونه نگریم که دختر حضرت رسول (ص) را غارت می‌کنم. گفتم: تو اگر می‌دانی که من دختر پیغمبرم، چرا متعرض غارت من نمی‌شوی؟ گفت: اگر من نگیرم، دیگری خواهد گرفت^۱».

تاریخ واقعه

و این واقعه جان سوز در روز جمعه یا شنبه، دهم محرم سال شصت و یکم هجرت واقع شد، و آن حضرت در آن وقت پنجاه و هفت سال داشت، و به روایتی، پنجاه و هشت سال داشت اگر سال ناتمام را تمام حساب کرده باشیم، و به روایتی دیگر، پنجاه و شش سال، و پنجاه و پنج نیز گفته‌اند^۲.

دفن اجساد مطهر

چون سپاهیان، زنان و کودکان را به اسارت بردند، اهل غاضریه از قبیله بنی‌اسد آمدند و بر آن جسدها و بدن‌های مطهر نماز خواندند و دفن کردند، و جسد مطهر سیدالشهداء (ع) را در آن مکان شریف، که الان هست، دفن کردند، و حضرت علی‌اکبر را در پایین پای آن حضرت دفن کردند، و سایر شهدا را در پایین پای آن حضرت در یک موضع دفن کردند، و عباس را در نزدیک فرات، در همان موضع که شهید شده بود، دفن کردند؛ به حسب ظاهر چنین بود، اما در واقع امام را به غیر از امام دفن نمی‌کند. حضرت امام‌زین‌العابدین (ع) به اعجاز امامت آمد و جسد مطهر آن حضرت را، بلکه سایر شهدا را، دفن کرد.

عزاداری امام سجاده (ع)

حزن امام سجاده (ع) بر آن حضرت به صورتی بود که دوران زندگی او، همراه با اشک بود. عمده اشک آن حضرت بر مصائب سیدالشهداء (ع) بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده‌ها، عمه‌ها و خواهرانش گذشته بود. تا آنجا که وقتی آب می‌آوردند تا حضرت میل کند، اشک مبارکشان جاری می‌شد و می‌فرمود: «چگونه بیاشامم، درحالی‌که پسر پیامبر را تشنه کشتند^۳» و نیز می‌فرمود: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه‌زهرا (س) را به یاد می‌آورم، گریه‌ام می‌گیرد^۴».

امام صادق (ع) به زراره فرمود: «جدم علی بن‌الحسین (ع) هرگاه حسین بن‌علی (ع) را به یاد می‌آورد، آن قدر اشک می‌ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می‌شد و بر گریه او حاضران گریه می‌کردند^۵».

روز دوازدهم محرم سالروز شهادت حضرت سیدالسادین، امام‌زین‌العابدین (ع) را

۱. گزیده جلاءالعیون، صص ۱۲۹ - ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۳۵.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.

۴. خصال، جلد ۱، ص ۱۳۱.

۵. بحارالانوار، جلد ۴۵، ص ۲۰۷.

تسلیت مه‌گوییم.